بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 مهر 1395.

**13950705- آدرس های بحث زیادة الثقة از کتب شیعه**

**آدرس های بحث زیادة الثقة از کتب شیعه**

به تناسب در جواب به سؤال بعضی دوستان مبنی بر وجود بحث زیادة الثقة در کتاب درایۀ شیعه باید گفت که این بحث، تحت عنوان المزید، یعنی حدیثی که زیادی داشته باشد، در کتاب های زیادی مطرح شده است. در شرح درایۀ شهید ثانی (صفحه 120) وجود دارد[[1]](#footnote-1). در الفوائد الرجالیه شیخ مهدی کُجوری (صفحه 197) هم این بحث آمده است. در رسائل فی درایة الحدیث (جلد 2 صفحه 94، 102، 118، 120، 129، 284، 541، 544) این بحث آمده است. این آدرس ها در برنامه معجم فقهی آقای کورانی وارد شده است. همچنین در فهرست خوبی که از مقباس الهدایة وجود دارد می توان این بحث را جستجو کرد.

**ارتباط بحث اصاله عدم الزیادة و زیادة الثقة**

**بحث اصالةَ عدم الزیادة در کتب شیعه**

بحثی که در جلسۀ گذشته عنوان شد ارتباط دو بحث اصالة الزیادة و زیادة الثقة بود که در این جلسه به تفصیل به آن می پردازیم. در کتب فقهی و اصولی شیعه بحثی تحت عنوان تقدیم اصالة عدم الزیادة بر اصالة عدم النقصیه وارد شده است. این بحث در جائی مطرح است که شک در وجود زیاده در نقلی وجود دارد. در اینجا گفته شده که زیاده، اضافه نشده است، بلکه عبارتی که در یک نقل زیاد است همان اصیل است. این بحث در منابع مختلفی وارد شده است. که مفصل ترین آن ها بحثی که در کتاب النکاح حاج آقا است (جلد 4 درس شماره 130 تا 133). بقیۀ آدرس ها به این شرح است: منیه الطالب از تقریرات درس مرحوم نائینی (جلد 3 صفحه 363 تا 365) که بحث مهمی در این زمینه دارند. مستمسک عروه (جلد 1 صفحه 407 جلد 7 صفحه 380). شرح العروه الوثقی مرحوم آقای صدر که سه جا بحث کرده اند و هر سه قابل استفاده است. (جلد 1 صفحه 443 جلد 2 صفحه 292 و 445). خمس مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری (صفحه 285). الخلل فی الصلوه مرحوم آقای خمینی (صفحه 226). رسائل اصولی مرحوم آقای خمینی (جلد 1 صفحه 26) که همان بحث قاعده نفی ضرر است که مستقل هم به نام بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر چاپ شده است. (صفحه 57). تهذیب الاصول آقای سبحانی که تقریرات ایشان را نوشته اند (جلد 3 صفحه 89). کتاب طهارت مرحوم امام (جلد 1 صفحه 26 جلد 3 صفحه 9، 167، 206، 484، 568). کتاب الطهاره آقای خوئی (جلد 2 صفحه 106) که نکته جالبی در این بحث دارند. الدّر المنضود آقای گلپایگانی (جلد 2 صفحه 328). دراسات فی المکاسب المحرمة آقای منتظری (جلد 1 صفحه 144، صفحه 200 و 237). فقه الصادق علیه السلام (جلد 18 صفحه 375). القواعد الفقهیه مرحوم بجنوردی (جلد 1 صفحه 213 جلد 4 صفحه 361). القواعد الفقهیه آقای مکارم (جلد 1 صفحه 46).

اما آیا این دو بحث یکی هستند یا خیر؟ همانطور که در جلسۀ قبل گذشت مهمترین منبع برای شناخت بحث زیادة الثقة کفایه خطیب بغدادی است که غزالی در المستصفی چکیده همان بحث خطیب را ذکر کرده است.

**بحث زیادة الثقة در کتب عامه**

**کلام ابن صلاح در رابطه با بحث زیادة الثقة**

 ابن صلاح بر خلاف خطیب یک تقسیم بندی دیگری برای بحث زیادة الثقة دارد. او بحث الزیادة من الثقة را سه صورت می کند. 1- گاهی اوقات زیاده از ثقه باعث می شود که نقلی که در آن زیاده واقع شده است با نقل دیگر منافی باشد. 2- گاهی اوقات دو نقل هیچ منافات و تناقضی با یکدیگر ندارند. 3- گاهی اوقات حالتی بین دو صورت اول است. صورت اولی که منافات وجود دارد، کأن مسلم است که این دو با هم معارض هستند. صورت دوم که هیچ تنافی وجود ندارد، آن هم کأن مسلم است که با هم تعارضی ندارند و به هر دو اخذ می کنند. اما صورت سومی که حالت بین دو صورت دیگر است. او مثال می زند به جایی که نقل نقیصه مطلق است و با آمدن زیاده مقید می شود و در اطلاق و تقیید با هم دیگر تنافی پیدا می کنند که عدم تنافی را اختیار می کند به این دلیل که مطلق حمل بر مقیّد می شود.

**کلام خطیب در رابطه با بحث زیادة الثقة**

 اما خطیب در کفایه تصریح می کند که در همۀ صورت ها، حتی در جایی که تنافی وجود دارد زیاده مقبول است و نکاتی هم در اثبات این مبنا ذکر می کند. بعد مثال هایی می زند که بعضی از آن ها تنافی ظاهر دارند. به عنوان مثال روایتی نقل می کند که شخصی روایتی از پیامبر(ص) نقل کرده است و شخص دیگری همان روایت را با زیاده "قال اهل کتاب" نقل کرده و تصریح به اشتباه راوی دیگر می کند و می گوید پیامبر(ص) از اهل کتاب مطلب را نقل کرده، و نه اینکه خودشان فرموده باشند. همانطور که می بینید در این مثال تنافی وجود دارد. در این صورت نیز خطیب قول کسی که زیادۀ قال اهل کتاب را آورده، مقدم می کند. و بعضی از مثال های دیگری که ذکر می کند نیز از این قبیل است که تنافی دارند.

به تناسب در جلسۀ گذشته عبارتی از عمدة القاری عینی نقل کردیم که بین زیاده­ای که تغییر دهندۀ اعراب باقی است با غیر آن فرق گذاشته بود. به نظر می رسد این قید در واقع خروج از محل بحث است. به این خاطر که در جایی که مغیر اعراب باقی باشد به خاطر زیاده نیست که معتبر نیست، بلکه به عنوان مثال اگر کلمه ای در یک نقل باشد که لازمۀ آن معلوم بودن فعل و در صورت نبودن آن کلمه، فعل مجهول بشود، طبق یک نقل آن معلوم است و طبق یک نقل مجهول است. معلوم و مجهول معارض هستند، یکی می گوید که پیغمبر به صیغه معلوم خواند و یکی می گوید به صیغه مجهول خواند. آن زیاده به­ماهو زیاده مشکل ساز نیست. آن زیاده منشأ می شود که ما کشف کنیم که قسمت دیگر روایات به دو گونه که متفاوت است خوانده شده است که آنها با هم دیگر معارض هستند. اما بحث ما در جائی است که زیاده به تنهائی مورد بحث باشد. حالا مفهوم را تغییر می دهد یا خیر بحث دیگری است. آن بحث این است که منشأ معارض شدن قسمت های دیگر عبارت شود. نقل شدنش، یک بحث دیگر است. یعنی این که در یکی از نقل ها عبارتی باشد که در نقل های دیگر نباشد. این عبارت ولو مفهوم کلام را هم عوض کند یا تغییر دهد، این مورد بحث است، حال چه تغییر بالکلیه دهد یا تغییر بالاطلاق و تقیید می دهد، همه اینها جزو صورت مسئله ما هست. خطیب مفصل صور مختلف این مطلب را آورده است و خودش اختیار می کند که در همه این صور زیاده مقبول است.

**فرق بین اصالة عدم الزیادة و الزیادة من الثقة**

با ملاحظه مجموع استدلالاتی که در این دو بحث شده است روشن می شود که این دو بحث هر از چند گاهی با یکدیگر مرتبط هستند، اما نکات بحثشان مختلف است. فرق اول: در بحث زیادة من الثقة عمده نکته ای که روی آن

تکیه می شود، این است که شخصی که زیاده را نیاورده است، شهادت به عدم نمی دهد. و آن شخصی که زیاده را آورده است شهادت به ثبوت زیاده می دهد. بنابراین بین عدم الشهادة و شهادت به ثبوت تنافی و تعارضی وجود ندارد. به نظر می رسد آن دسته از علمائی که الزیادة من الثقة مورد قبول آن ها نیست، صغرویاً این مطلب را انکار می کنند. به این معنا که نقلی که در آن زیاده نیست را شهادت به نفی زیادة تلقی می کنند، برخلاف علمائی که الزیادة من الثقة را قبول دارند، که شهادت به نفی را قبول ندارد. بنابراین بحث در الزیادة من الثقة، بحثی صغروی است که آیا شهادت سلبیه است یا سلب الشهادة است؟ شهادت به عدم هست یا عدم الشهادة؟ تعبیراتی که در بحث الزیادة من الثقة وجود دارد به این شکل است.

اما بحث اصالة عدم الزیادة یا اصالة عدم النقیصة با فرض شهادت به عدم مطرح است. راوی زیاده، شهادت بر وجود می دهد و راوی نقیصه، شهادت بر عدم زیاده دارد. با این حال شهادت به وجود، بر شهادت به عدم مقدّم است. و نکته ای که ذکر می کنند چنین اقتضائی دارد.

اما عباراتی که فرق بین این دو بحث از آن استفاده می شود از این قرار است.

عبارت خطیب: **و الذی نختاره من هذه الاقوال ان الزیادة الواردة مقبولة علی کل الوجوه و معمولٌ بها اذا کان راویها عدلا حافظا و متقنا ضابطا و الدلیل علی صحة ذلک امورٌ**[[2]](#footnote-2)**.**

بعد استدلالاتی ذکر می کند. یکی از این استدلالات که به خصوص در آن تصریح به نکتۀ مورد نظر ما می کند این است: **و یدلّ ایضا علی صحة ما ذکرنا ان الثقة العدل یقول سمعتُ و حفظتُ ما لم یسمع الباقون و هم یقولون ما سمعنا و لا حفظنا و لیس ذلک تکذیبا له و انما هو اخبارٌ عن عدم علمه بما علمَه.**

ناقل زیاده می گوید من می دانم و بقیه می گویند ما نمی دانیم، نه اینکه عدمش را می دانیم. بنابراین شهادت به عدم نیست بلکه عدم الشهادة است. بعد می گوید و ذلک لا یمنع علمه به اینکه دیگران ندانستند و او دانسته است، با هم دیگر منافات ندارند. بنابراین وجهی ندارد که این دو شهادت را با هم دیگر معارض بگیریم. دو شهادت منافی نیستند. بعد می گوید: **و لهذا المعنا وجب قبول الخبر اذا انفرد به دونها،** یعنی اگر یک نفر خبری را نقل کرد که دیگران نقل نکردند، قبول خبر واجب است. به همین دلیل که می گوئید این شخص این خبر را شنیده و نقل کرده است و دیگران نشنیده اند. مجرّد شنیدن یک نفر، دلیل بر این نیست که دیگران نشنیده باشند. در این عبارت خطیب زیادۀ ثقه را به منزله خبر مستقل تلقی می کند. و در بعضی از عبارت ها هم به این مطلب تصریح شده است که **زیادة الثقة کالخبر المستقل**. که در واقع شهادت به اثبات می دهد و دیگران شهادت به عدم نمی دهند بلکه اصلا شهادتی نمی دهند. فرق دوم: خطیب قبل از این عبارت اشکالی را مطرح می کند که در شناخت فرق بین دو بحث مفید است. اشکال این است: **انّه یمتنع فی العادة سماع الجماعة لحدیثٍ واحد و ذهاب زیادة فیه علیهم و نسیانها الا الواحد بل هو اقرب الی الغلط و السهو منهم**[[3]](#footnote-3)**.** یعنی اینکه یک نفر زیاده را شنیده باشد و دیگران نشنیده باشند خیلی مستبعد است. بنابراین ناقل زیاده اشتباه کرده است. بعد خطیب شروع به پاسخ دادن می کند و می گوید که وجوهی وجود دارد که اطمینان به اشتباه ناقل زیاده را نفی می کند. به عنوان مثال امکان دارد راوی اولیه ای که این روایت را نقل کرده است و دو نفر این را از او نقل کرده اند، دو بار این مطلب را نقل کرده باشد. در یک مجلس با زیاده نقل کرده باشد و در یک مجلس دیگری بدون زیاده نقل کرده باشد. بنابراین دو نقل با هم دیگر تنافی ندارند. همانطور که مشاهده می کنید محور استدلالات خطیب بر اثبات عدم تنافی بین دو نقل است. این در حالی است که در بحث

اصالت عدم زیادة و عدم نقیصه، محور بحث در جایی است که وحدت قضیه محرز باشد. بنابراین اگر در جایی احتمال دو حادثه داده شود، از محل بحث اصالت عدم الزیادة خارج است. مثل اینکه پیامبر(ص) دو بار حدیث لاضرر را فرموده باشند یک بار بدون قید فی الاسلام و بار دیگر با این قید. البته در قصه ثمرة بن جندب، قطعا یک قضیه است که به چند گونه نقل شده است( با قید علی مومن یا قید فی الاسلام). بعد خطیب به ذکر وجوه و احتمالاتی می پردازد که بعضی از آن ها با شهادت به نفی سازگار است ولی این گونه نیست که با عدم شهادت سازگار نباشد. به عنوان مثال احتمال دارد که مثلا سه نفر از یک راوی مطلبی را شنیده باشند و دو نفر از آن ها، آن را یادشان رفته باشد، اما شخص سوم یادش نرفته باشد. البته ممکن است شخصی از این احتمال، توهم کند محل کلام خطیب جائی است که شهادت به عدم وجود دارد و منشأ شهادت به عدم، نسیان است. ولی با توجه به تصریحی که از خطیب گذشت مبنی بر اینکه که یکی از آنها از باب شهادت به وجود است و دیگری از باب عدم شهادت است، معنای این احتمال هم این می شود که نسیان، منشأ شهادت به عدم است. این مطلب در بحث الزیادة من الثقة به این نحو است، بر خلاف بحث اصالة عدم زیادة و عدم نقیصه که اصل را در آن عدم زیاده می دانند. و قائل به دو اصل و به تبع تعارض اصلین هستند. به این معنا که اگر یکی از این دو اصل جاری نشود، اصل این است که کلام به صورت دیگر صادر نشده است و این تعارض اصلین در جایی است که یکی از آنها شهادت به عدم زیاده می دهد و دیگری شهادت به زیاده می دهد و الا تعارض معنا ندارد. در حقیقت بحث در این مورد است که جایی که دو اصل با هم دیگر تعارض می کنند؛ چون احتمال صدق ناقل زیاده جدی است و همچنین احتمال اینکه اشتباه کرده باشد و زیاده را بدون جهت نقل کرده باشد نیز خیلی بعید است. و از طرفی احتمال نسیان در ناقل نقیصه زیاد است، عقلاء شهادتی که احتمال صدقش زیاد است را بر شهادتی که احتمال صدقش کم است ترجیح می دهند.

البته باید گفت اینکه عامه و به تبع آن خاصه در بحث **الزیادة من الثقة** گفته اند که راوی نقیصه، شهادت به عدم زیاده نمی دهد، صحیح نیست، بلکه در بسیاری موارد راوی شهادت به عدم زیاده می دهد. و اگر این شهادت سلبیه نباشد اختلال پیش می آید. به عنوان مثال در روایت لاضرر و لاضرار، راوی­ای که این عبارت را بدون قطعۀ فی الاسلام آورده است، شهادت به عدم وجود این قطعه می دهد. از این جهت که دو صفحه روایت مفصل را آورده و در مقام بیان کلام پیامبر(ص) بوده، وجهی نداشته که این قطعۀ فی الاسلام را نیاورده باشد. بله اگر عبارت مستقلی بود که ارتباطی به عبارت های قبل نداشت، وجهی برای تلخیص وجود داشت. و به تناسب در بحث احتمال وجود قرائن متصله مرحوم شهید صدر، احتمال قرینه متصله را با شهادت سلبیه راوی نفی می کنیم. و همچنین از جمله مواردی که شهادت سلبیه است، روایت پیامبر(ص): **جعلت لی الارض مسجدا و طهورا**[[4]](#footnote-4) است که در بعضی از نقل های آن **جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا**[[5]](#footnote-5). کلمۀ ترابها نقل شده است که مغیّر معنا است و به خصوص در مقابل ارض که قرار گرفته مفهوم دارد به این معنا که مطلق ارض طهور نیست، بلکه باید از جنس تراب باشد و اگر تراب نباشد طهور نیست. در نقلی که کلمۀ ترابها نقل نشده است، راوی آن شهادت سلبیه به عدم وجود کلمۀ ترابها می دهد. بنابراین ادعای خطیب که شهادت سلبیه را منکر است، صحیح نمی باشد. علاوه بر آنکه اگر بحث شهادت سلبیه را نیز مطرح نکنیم، عدم ذکر زیاده توسط بقیه روات، احتمال اشتباه راوی زیاده را زیاد می کند. شبیه این بحث در بعضی از روایات رؤیت هلال این گونه وارد شده است: **لیست الرؤیة بان یقوم جماعة فیقول واحدٌ رأیت**،[[6]](#footnote-6) اینکه عده زیادی مشغول رؤیت شدند و یک نفر از آن ها ببیند و بقیه نبینند رؤیت نیست. اگر یک نفر دید باید بقیه هم ببینند.

بنابراین قول یک نفر در ادعای زیاده می تواند مثل رؤیت باشد. سؤالی که از این روایات ناشی می شود اینکه آیا این کلام با ادلۀ حجّیت بینه منافات دارد یا خیر؟ در جواب به این سؤال حاج آقا می فرمودند: در جایی که مثلا صد نفر رؤیت هلال می کنند و فقط یکی دو نفر ادعای رؤیت می کنند. از این جهت که وجود ویژگی خاص مثل تیزبین بودن برای این یکی دو نفر، فرض نادر و خلاف متعارفی است، انحصار رؤیت کننده به دو نفر مع تصدّی الجماعة للرؤیة، کاشف از این است که این دو نفر اشتباه کرده اند. یعنی اطمینان نوعی به اشتباه کردن آن دو نفر حاصل می شود و بینه در صورتی حجت هست که اطمینان نوعی به اشتباه کردن آن حاصل نشده باشد. بنابراین این روایت طبق قاعده است. و این همان اشکالی است که در کلام خطیب وارد شده بود. البته به نظر می رسد شمول ادله عقلائیه حجیّت بیّنه و شهادت در جائی که ظنّ نوعیه و اماریه به اشتباه کردن یک راوی حاصل شود، و نوع افراد شخص را به اشتباه نسبت بدهند واضح نیست. بنابراین اگر شهادت سلبیّه هم نباشد نمی توان زیاده را حجت دانست.

فرق سوم: یکی دیگر از تفاوت های این دو بحث (بحث الزیادة من الثقة و اصالة عدم زیادة) این است که صورت مسألۀ بحث الزیادة من الثقة جایی است که راوی زیاده یک نفر است و راوی نقیصه افراد متعددی هستند. و تعارض بین نقل زیاده از یک نفر با عدم نقل زیاده از افراد متعدد است. و این فرق از نحوۀ استدلال و عبارات عامه استفاده می شود. این عبارت: **اذا انفرد راوٍ بزیادة لم یروِه غیره من الثقاة**. و همچنین این عبارت: **و یمتنع فی العادة سماع الجماعة لحدیثٍ واحد و ذهاب زیادهٍ فیه علیهم**. نشان دهندۀ این فرق است. بنابراین جائی که راوی زیاده و نقیصه یک نفر است داخل در این بحث نیست در حالیکه موضوع بحث اصاله عدم الزیاده اعم است.

**تحلیل استاد از بحث اصالة عدم الزیادة و الزیادة من الثقة**

واقع مطلب اینگونه است که بحثی که در هر دو بحث الزیادة من الثقة و تقدیم اصالة عدم زیادة، در کلمات علماء واقع شده است ناشی از ناآشنایی با عوامل وقوع نقیصه و وقوع زیاده است لذا بحث مهم، شناسائی این عوامل است. حاج آقا در کتاب نکاح به تفصیل به بررسی این مطلب پرداخته اند و توضیح داده اند که زیاد شدن به خاطر بعضی عوامل می تواند عقلائی باشد بنابراین اینکه بعضی علماء زیاد شدن را بی وجه و عقلائی نمی دانند، صحیح نیست. و باید موارد مختلف مورد بررسی قرار بگیرد. به تناسب این بحث را به صورت مفصل در مقاله ای تحت عنوان تصحیف و تحریف که در دانشنامه جهان اسلام چاپ شده است توضیح داده ایم و به عوامل ایجاد زیاده و نقیصه پرداختیم. در جلسۀ آینده در رابطه با این بحث توضیح کاملی خواهیم داد .

 و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. استاد معظم فرمودند: این شرح درایه در ضمن رسائل فی درایه الحدیث که چاپ شده است جلد 1 صفحه 187موجود است. [↑](#footnote-ref-1)
2. الکفایه فی علم الروایه ص 465 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان منبع [↑](#footnote-ref-3)
4. الأمالي( للصدوق)، النص، ص: 216 [↑](#footnote-ref-4)
5. دعائم الإسلام، ج‏1، ص: 120 [↑](#footnote-ref-5)
6. روایت در کافی اینچنین نقل شده است: 6- أَحْمَدُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْهِلَالَ‏ فَصُومُوا وَ إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا وَ لَيْسَ بِالرَّأْيِ وَ لَا بِالتَّظَنِّي- وَ لَيْسَ الرُّؤْيَةَ أَنْ يَقُومَ عَشَرَةُ نَفَرٍ فَيَقُولَ وَاحِدٌ هُوَ ذَا وَ يَنْظُرُ تِسْعَةٌ فَلَا يَرَوْنَهُ لَكِنْ إِذَا رَآهُ وَاحِدٌ رَآهُ أَلْفٌ‏. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏4، ص: 77 [↑](#footnote-ref-6)